

(فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا...رُشْدًا):

(فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا * قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا):

«(در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود به او دانش آموخته بودیم، بیافتند * موسی گفت: آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته‌اند به من بیاموزی؟)»

موسی جاء ليتعلم من العبد الصالح، فهل أن موسى أعلم من العبد الصالح ؟؟؟!!!

موسی(ع) آمد تا از عبد صالح تعلیم بییند؛ پس آیا موسی از عبد صالح داناتر بوده است!!

لابد من الالتفات إلى أن القانون الإلهي قاض بأن يقود الأعلى مقاماً الأدنى منه حيث إن علو مقامه يجعله مهيمناً ومتسلطاً بالعلم والقدرة على من هو دونه، فلا يمكن تصور أن الله يسلط الجاهل أو الأقل علماً على العالم العارف بالحقائق، فالنقاش الدائر حول علم العبد الصالح وعلم موسي(ع) محسوم قرانياً بأن العبد الصالح أعلم من موسي(ع) فاعتذار موسي للعبد الصالح (قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا) يدل على ذلك، وشدة العبد الصالح مع موسي(ع) وهذا مثال منها: (قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) تدل على ذلك، بل ويظهر جلياً في الآية والآيات قبلها أن العبد الصالح يتعامل مع موسي(ع) على أنه أعلم منه ويريد تعليمه، فهو يكرر عليه عدة مرات طلب أن يبقى صامتاً ويصبر على ما يرى وهذا قبل أن تبدأ الرحلة وموسي يقبل برحابة صدر هذا الأمر (قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا).

باید توجه داشت که قانون الهی بر این منوال است که فرد دارای رتبه‌ی برتر، کسی را که از او مقام و درجه‌ای کمتر دارد، راهبری و راهنمایی می‌کند زیرا علو مقام فرد دارای رتبه‌ی بالا، باعث می‌شود به واسطه‌ی علم و قدرت، بر فرد پایین‌تر از خودش، حاکم و مسلط گردد؛ بنابراین نمی‌توان تصور کرد که خداوند جاهل یا فردی با دانش کمتر را بر عالمی که عارف به حقایق است، تفوق و تسلط دهد. بنابراین در بحث بر سر علم عبد صالح و علم موسی(ع)، قرآن ثابت می‌کند که عبد صالح داناتر از موسی(ع) بوده است. عذرخواهی موسی(ع) از عبد صالح نیز خود دلیلی بر این مورد است: «(قطعاً از جانب من معذور خواهی بود)»؛ همچنین برخورد شدید و عتاب‌آمیز عبد صالح با موسی(ع) مانند این عبارت «(گفت: اگر مرا پیروی کنی از چیزی از من سوال نکن تا خودم به تو بگویم)»، یک مثال دیگر در این خصوص است. در این آیه و آیات قبل از آن، به وضوح نمایان می‌شود که رفتار عبد صالح با موسی(ع) بر این اساس

است که وی از موسی(ع) داناتر است و می‌خواهد او را تعلیم دهد. وی چندین بار از موسی(ع) می‌خواهد که ساکت بماند و بر آنچه می‌بیند، شکیبایی ورزد. قبل از شروع سفر است، موسی با رویی گشاده بر این دستور گردن مینهد: «گفت: انشاء الله مرا شکیبیا خواهی دید و دستور تو را نافرمانی نمی‌کنم».

و هذه الآية جلية وواضحة أن موسى (ع) خاضع لهذا العبد منصاع لأمره؛ لأنه مأمور من الله بهذا، والحقيقة انه كأمر الله للملائكة بالسجود لآدم(ع) ، وهذا واضح من قول موسى: (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا). والحقيقة أن زمن العبد الصالح لم يكن قد حان بعد، ولكنه لما نزل لتعليم موسى في هذا العالم الجسماني واجتمع هو وموسى أصبح هو الحجة على موسى ولا يسع موسى أن يقول شيئاً مع وجود العبد الصالح غير (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا).

این آیه به روشنی نشان می‌دهد که موسی(ع) مطیع و تسلیم این بنده است؛ چرا که وی از جانب خدا به چنین چیزی مأمور گشته است. در واقع این قضیه مشابه دستور خدا به فرشتگان بر سجود بر آدم(ع) است؛ این مطلب، از سخن موسی(ع) به روشنی استنباط می‌گردد: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا». واقعیت آن است که زمان عبد صالح، هنوز فرا نرسیده بود ولی از آنجا که وی نازل شده بود تا موسی را در این عالم جسمانی تعلیم دهد و با موسی دیدار کرده بود (و با هم بودند)، وی، حجتی بر موسی شده بود و شایسته نیست که موسی با وجود عبد صالح چیزی جز «لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» را بر زبان جاری سازد.

أما من تعرضوا لهذه الآيات وجعلوا موسى أعلم من جهة والعبد الصالح أعلم من جهة أخرى، فهذا شيء لو أنهم تركوا الخوض فيه لكان خيراً لهم فالعلم من الله سبحانه وتعالى في طرق السماوات والشرائع، والغيب يحدده مقام الإنسان فلا يمكن أن الله سبحانه وتعالى يفيض على عبد في مقام أدنى علماً أعظم من علم يفاض على عبد في مقام أعلى، ليس لأنه سبحانه غير قادر بل لأن الأمر واحد في حقيقته أي إفاضة العلم والمقام فلا يمكن القول إن موسى أعلم في أشياء والعبد الصالح أعلم في أخرى، فالأعلم هنا أعلم في الأمور جميعاً، فلنستأنس عن كتابي فيزياء وكيمياء بل نتكلم عن ملكوت السماوات والشريعة، نتكلم عن دين الله سبحانه الذي جاء به الأنبياء ونسبة أمور الدين للنبي والوصي المرسل واحدة وليست متعددة أو متفاوتة، فمن يعلم منهم بنسبة ما في ملكوت السماوات يعلم بنفس النسبة في الشريعة، فإذا كان العبد الصالح أعلم بالأمور الغيبية وطرق السماوات من موسى فهو حتماً أعلم من موسى في الشريعة أيضاً. وإذا كان موسى أعلم من العبد الصالح في الشريعة فهو حتماً أعلم منه في الأمور الغيبية وطرق السماوات.

اما گروهی از افراد به سراغ این آیات رفته و گفته‌اند که موسی از یک جهت، داناتر از عبد صالح و عبد صالح از جهتی دیگر، عالم‌تر از موسی بوده است. اگر آنها متعرضش این موضوع نمی‌شدند، برای ایشان بهتر بود! علم راه‌های آسمان‌ها و نیز علم شرایع، از طرف خداوند متعال است و این، مقام انسان است که حدود غیب را تعیین می‌کند؛ امکان ندارد خدای

سبحان بر بندهای با مقام پایین‌تر، علمی را افاضه فرماید که از علم داده شده به بندهای که در مقام بالاتر قرار دارد، والاتر و بزرگتر باشد.

نه به این دلیل که خداوند سبحان بر این کار توانایی ندارد بلکه حقیقت موضوع، یکی بیش نیست که همان افاضه‌ی علم و مقام است. نمی‌توان چنین گفت که موسی در برخی چیزها و عبد صالح در چیزهایی دیگر داناتر بوده است؛ داناتر در اینجا یعنی داناتر در همه‌ی امور. ما درباره‌ی کتاب فیزیک و شیمی سخن نمی‌گوییم بلکه درباره‌ی ملکوت آسمان‌ها و شریعت گفت‌وگو می‌کنیم؛ از دین خدای سبحان که انبیا آن را آورده‌اند سخن می‌رانیم. نحوه‌ی انتساب امور دینی برای نبی و یا وصی، طریقه‌ای یکسان می‌باشد و چندانکه یا متفاوت نیست. هر کدام به همان نسبتی که از آنچه در ملکوت آسمان‌ها است، مطلع باشد، از شریعت نیز آگاه می‌باشد. بنابراین اگر عبد صالح به امور غیبی و راه‌های آسمان‌ها از موسی داناتر بوده باشد، پس وی حتماً در شریعت نیز نسبت به موسی از علم بیشتری برخوردار بوده است؛ و اگر موسی در شریعت از عبد صالح داناتر بوده باشد، پس قطعاً باید در امور غیبی و راه‌های آسمان‌ها نیز در قیاس با او، علم بیشتری داشته باشد.

كما ولا يمكن القول إن موسى أعلم من العبد الصالح مطلقاً، كيف وقد قص علينا القرآن بوضوح أن موسى جاء ليتعلم من العبد الصالح كما تعلمت الملائكة من آدم (ع)، فلم يبق إلا أن يكون العبد الصالح هو أعلم من موسى مطلقاً.

به علاوه نمی‌توان این گونه سخن گفت که موسی به طور مطلق از عبد صالح داناتر بوده است، چرا که قرآن به وضوح بر ما حکایت کرده که موسی آمده است تا از عبد صالح تعلیم ببیند، همان‌طور که فرشتگان از آدم(ع) علم آموختند. بنابراین تنها گزینه‌ای که باقی می‌ماند این است که عبد صالح، به طور مطلق، از موسی(ع) داناتر بوده است.

أما الذين خاضوا في هذه القصة القرآنية فقد تعثروا بالعبد الصالح وعظم عليهم تصور عبد لم يصرح القرآن بهويته أو اسمه أن يكون أعلم من موسى النبي وهو من أولي العزم من الرسل، كما لم يعلموا أن العبد الصالح إنسان نزل إلى هذا العالم الجسماني لتعليم موسى وزمانه لم يحن بعد، بل وحثهم على الانتقاص من العبد الصالح وغمط حقه القرآني الواضح الجلي بأنه أعلم من موسى ورود تسميته بالخضر في بعض الروايات دون أن يلتفتوا إلى أن الخضر صفة وليست اسماً ويمكن أن تطلق على أكثر من شخصية إلهية باعتبار أنهم يخلفون الأرض خلفهم خضراء، أي من الدين أي إنهم ينشرون الدين، فاللون الأخضر يشير للدين.

کسانی که به این قصه‌ی قرآنی وارد شده‌اند، در مورد عبد صالح به لغزش و اشتباه افتاده‌اند و تصور این که بنده‌ای که قرآن به هویت و اسم او اشاره نکرده است، داناتر از موسی نبی که یکی از پیامبران اولوالعزم است، می‌باشد، بر ایشان گران و دشوار آمده است. این افراد ندانسته‌اند که عبد صالح انسانی است که به این عالم جسمانی نزول کرده است تا موسی را

آموزش دهد در حالی که زمان وی، هنوز فرا نرسیده بود. حتی این موضوع آنها را در تلاش بر کاستن از قدر و منزلت عبد صالح و انکار حق قرآنی روشن و واضح او مبنی بر این که وی دانایتر از موسی بوده، تشویق و تحریک کرده است. در برخی روایات از این فرد به «خضر» نام برده شده ولی اینها متوجه نیستند که «خضر» یک صفت است، نه اسم؛ و می‌توان آن را به چندین شخصیت الهی(ع) اطلاق نمود، از آن رو که آنها، سرزمین پشت‌سرشان را از دین، سرسبز می‌گردانند زیرا آنها دین الهی را بسط و نشر می‌دهند. رنگ سبز به دین اشاره دارد.

* * *